

نگاهی دوباره به قرب الهی*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

این مقال شرحی است بر کلام سیدالسادین در مناجات... این بحث بازتفسیری بر مفهوم قرب الهی است. قرب گاهی بر مصادیق جسمانی و گاهی بر ادراکات غیرطبیعی و مجرد حمل می‌شود. این مفهوم از شایع‌ترین اصطلاحات در معارف اسلامی و ادیان توحیدی است. در یک برداشت، قرب به قرب خداوند، قرب جسمانی و مکانی و یا زمانی نیست، بلکه مراد قرب و نزدیکی معنوی به خداست. در برداشت دوم، قرب الهی امری معنوی، واقعی، به معنای در نزد خدا بودن است؛ نه به معنای اعتباری. در برداشت سوم، قرب، به معنای تکوینی است که هم بندگان خدا از آن برخوردارند. اینکه خداوند لحظه‌به‌لحظه افاضه وجود می‌کند به متوقف بر قرب الهی است. مراد از تقرب به خدا در پرتو عبارات دینی است که انسان به مرتبه‌ای می‌رسد که خداوند را بهتر شهود و درک می‌کند. هرچند مشاهده خداوند با چشم دل، دارای مراتبی است.

کلیدواژه‌ها: قرب، قرب الهی، شهود خداوند، قرب تکوینی، چیستی قرب.

در آغاز مناجات حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: «کسی که شیرینی محبت خدا را بچشد، سراغ محبوب دیگری نمی رود.» بر این اساس کسی که چنین می فرماید، این درخواست ضمنی را نیز دارد که خداوند همواره او را در کانون محبت خویش قرار دهد؛ چون کسی که طعم و لذت سرشار محبت خداوند را چشیده است، اشتیاق و رغبت فزاینده تری برای لبریز شدن از محبت او دارد. آن گاه آن قلب سرشار از عشق خداوند درخواست هایش را از او، چنین مطرح می سازد: «إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَوَلَايَتِكَ وَأَخْلَصْتَهُ لِيُودِّكَ وَمَحَبَّتِكَ وَشَوْفَتُهُ إِلَى لِقَائِكَ وَرَضِيَّتَهُ بِقَضَائِكَ»؛ خدایا، ما را در شمار کسانی قرار ده که برای مقام قرب و ولایت برگزیده ای و برای عشق و محبتت خالص گردانده ای و مشتاق لقایت ساخته ای و آنها را راضی به قضایت گردانیده ای.

چگونگی استناد مفهوم قرب، به خداوند

مفهوم «قرب» چون سایر مفاهیمی که ما در گفت و گوهایمان به کار می بریم، در ابتدا برای متعلق و مصداق جسمانی وضع می شود. چون ما در عالم طبیعت متولد می شویم، در آغوش طبیعت رشد می کنیم، سر و کارمان با محسوسات است و ادراکاتمان نیز به وسیله قوای طبیعی انجام می شود، در نتیجه خاستگاه اولیه مفاهیمی که به کار می بریم، طبیعی و جسمانی است. آن گاه به تدریج و با توسعه قدرت تحلیل عقلی، ما آن مفاهیم و ادراکات منطبق بر مصادیق جسمانی را از خصوصیات حسی و مادی تجرید می کنیم تا انطباق پذیر بر امور مجرد و

غیرطبیعی و از جمله انطباق پذیر بر خداوند متعالی و صفات او شود. برای نمونه، ما مفهوم وجود را بر خداوند اطلاق می کنیم و می گوئیم: «خداوند موجود است.» این در حالی است که ما هستی و وجود را از امور محسوس انتزاع و درک کردیم و پس از تجرید جنبه های حسی و مادی، آن را بر خداوند اطلاق می کنیم و می گوئیم خداوند وجود دارد. همچنین ما صفت علم و قدرت و سایر صفات و مفاهیمی را که انطباق پذیر بر خداوند هستند، پس از تجرید از جنبه های حسی و نقص، بر خداوند اطلاق می کنیم. با توجه به تجربیدی که در این مفاهیم منطبق بر خداوند صورت گرفته است، متکلمان درباره علم و قدرت خداوند می گویند: «عالم لا کعلمنا وقادر لا کقدرتنا.» «قرب الهی» از شایع ترین اصطلاحاتی است که در معارف اسلامی به کار رفته است. البته از این اصطلاح در سایر ادیان، حتی ادیانی که خاستگاه توحیدی نیز نداشته اند، استفاده شده است. برای نمونه، بت پرست ها که با این اصطلاح آشنا بودند، در توجیه پرستش بت ها گفته اند: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (زمر: ۳)؛ آگاه باشید، خدای راست دین پاک و ویژه، و آنان که جز او دوستان و سرپرستانی گرفتند، [گویند:] ما آنها (بتان) را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را به خدا نزدیک سازند؛ همانا خدا میان آنان (مشرکان و موحدان) درباره آنچه اختلاف دارند (شرک و توحید) داوری می کند. خدا کسی را که دروغ گو و کافر و ناسپاس است، راه ننماید.

نزد دیگری دارای جایگاه و احترام خاصی است، گفته می‌شود او از مقربان فلان شخصیت است. مسلماً این قرب و نزدیکی جسمانی نیست و به معنای داشتن جایگاهی خاص نزد دیگران است. در مقابل، اگر به کسی بی‌مهری و بی‌اعتنایی شود، گفته می‌شود که قرب و ارتباطی بین آن دو وجود ندارد. اگر از قرب به خداوند سخنی به میان می‌آید، منظور نزدیکی و قرب معنوی به خداوند است و گرچه این قرب مقایسه‌شدنی با قرب روحی و معنوی جاری بین انسان‌ها نیست و ما از فهم حقیقت آن عاجزیم، بی‌شک این قرب در پی اطاعت خدا و انجام رفتاری که مورد رضایت و خشنودی خداوند است، حاصل می‌شود و در نتیجه این قرب، عنایت و توجه خداوند به بنده جلب می‌گردد و دعا و درخواست او را اجابت می‌کند. روایت «قرب النوافل» که در منابع روایی ما آمده و مورد توجه علمای بزرگ است و از جمله مرحوم شیخ بهایی در کتاب اربعین و همچنین امام خمینی رحمته در کتاب چهل حدیث به شرح آن پرداخته‌اند، مؤید این تفسیر از قرب الهی است. در آن حدیث قدسی آمده است: «لا يزال عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْفَلِ مُخْلِصاً لِي حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ وَإِنْ اسْتَعَاذَنِي أَعْدَتُهُ»^(۱) همیشه بنده من به وسیله نمازهای نافله به من نزدیک می‌شود، در صورتی که کاملاً به من اخلاص دارد تا اینکه او را دوست خواهم داشت. پس هرگاه او را دوست داشتم، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌گردد که با آن می‌بیند و دست او می‌شوم که با آن

مفهوم «قرب» چون سایر مفاهیم از امور حسی و روابطی که بین آنها وجود دارد، انتزاع می‌شود. وقتی فاصله بین دو چیز اندک باشد، گفته می‌شود که آن دو چیز به یکدیگر نزدیک هستند و وقتی فاصله آن دو از یکدیگر زیاد شود، گفته می‌شود که از هم دورند. آن‌گاه پس از استعمال قرب در قرب مکانی، آن مفهوم توسعه داده شده و دربارهٔ قرب زمانی نیز به کار می‌رود. وقتی فاصله زمانی دو چیز به یکدیگر کم باشد، گفته می‌شود که به هم نزدیک هستند و اگر فاصله زمانی آن دو از یکدیگر زیاد شود، گفته می‌شود که از هم دورند.

چیستی قرب به خداوند

۱. برداشت اول

مسلماً با توجه به آنچه ما از تعالیم انبیای الهی و پیشوایان معصوم خود فراگرفته‌ایم که خداوند مجرد است و جسمانی نیست، قرب به خداوند نمی‌تواند قرب جسمانی از قبیل قرب مکانی و زمانی باشد. گرچه درک حقیقت این قرب، دشوار است، برخی در صدد تبیین آن برآمده‌اند. یکی از توجیهاتی که در این زمینه ارائه شده، این است که گاهی در روابط انسان‌ها قرب به معنای جسمانی که همان قرب مکانی و زمانی است، به کار نمی‌رود و به معنای قرب معنوی به کار می‌رود. آن قرب در صورتی است که دو نفر ارتباط صمیمی و تنگاتنگی با یکدیگر دارند و اگر یکی از آن دو از دیگری درخواستی داشته باشد، به آن ترتیب اثر می‌دهد و به سبب وجود احترام و رودربایستی، درخواست‌های یکدیگر را اجابت می‌کنند. بر این اساس، وقتی کسی

جوی‌ها باشند. در نشست گاهی راستین (بهشت جاودان) نزد پادشاهی توانا (خدای متعالی).» (قمر: ۵۵، ۵۴) آیه شریفه دلالت بر آن دارد که تقوای پیشگان در جایگاهی راستین که به حق، محل قرار گرفتن و نشستن است و در محضر خداوند و به تعبیر دیگر در جوار خداوند هستند. این معنا از قرب که از آیه استفاده می‌شود، بسیار متفاوت است؛ زیرا گفته می‌شود کسی در گوشه‌ای از عالم، خدا را بندگی و پیروی می‌کند و بدین دلیل وقتی دعا و درخواستی داشته باشد، خداوند اجابت می‌کند.

در آیه دیگر نیز درباره قرب واقعی به خداوند چنین آمده است: «و خدا برای کسانی که ایمان آورده‌اند مثلی آورده است: زن فرعون را، آن‌گاه که گفت: پروردگارا، برای من نزد خویش در بهشت خانه‌ای بساز و مرا از فرعون و کردار او برهان، و مرا از گروه ستمکاران برهان.» (تحریم: ۱۱) همسر فرعون پس از آنکه به خداوند و حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد، در زیر شکنجه‌های سهمگین فرعون از خداوند درخواست می‌کرد که وی را در بهشت و جوار خود جای دهد و از نعمت‌های ابدی بهشت، بخصوص نعمت وصف‌ناپذیر مقام قرب الهی بهره‌مند گرداند. وقتی همسر فرعون، که الگوی همه مؤمنان عالم است، از خداوند درخواست می‌کند که در نزد خود خانه‌ای در بهشت برایش فراهم آورد، سخنی جاهلانه بر زبان نیاورده است، بلکه از حقیقت و واقعیت مقام قرب الهی خبر می‌دهد. تعبیر خانه یا کاخ بهشتی در این آیه و سایر آیات قرآن و نیز کاربرد اسامی و واژگان دیگری که وجود نعمت‌هایی را در بهشت، مشابه آنچه در دنیا

برمی‌گیرد. اگر از من چیزی بخواهد به او می‌دهم و اگر به من پناه آورد، پناهش می‌دهم. ذیل روایت که در آن خداوند می‌فرماید: «ان سألنی اعطیته وان استعاذنی أعتته»، مؤید تفسیر مزبور از قرب الهی است که بر اساس آن با تقرب به سوی خداوند، خواسته‌ها و دعا‌های انسان به درگاه او به اجابت می‌رسد. چنان‌که مقرب بودن نزد حاکم به این معناست که خواسته‌هایی که نزد سلطان عرضه می‌کند، اجابت می‌شود.

۲. برداشت دوم

در توجیه اول از قرب الهی، قرب به خداوند، امری معنوی و اعتباری است، اما تفسیر و توجیه دومی نیز از قرب الهی ارائه شده که در آن قرب الهی امری معنوی، واقعی و به معنای در نزد خدا بودن است. این معنا در بسیاری از آیات تأیید شده است. از جمله خداوند درباره مقام و منزلت شهدا در پیشگاهش می‌فرماید: «و کسانی را که در راه خدا کشته شدند، مرده میندار، بلکه زندگان‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.» (آل عمران: ۱۶۹) در آیه شریفه سخن از آن نیست که کسانی از خداوند تقاضایی دارند و او به سبب رضایت از آنان درخواستشان را اجابت می‌کند، بلکه سخن از آن است که شهدا در نزد خداوند به سر می‌برند و در محضر او از روزی بهشتی‌شان بهره‌مند می‌گردند. در نتیجه، از آیه شریفه استظهار می‌شود که قرب به خداوند، نائل‌گشتن به محضر الهی است. در آیه دیگر نیز خداوند درباره جایگاه و مقام متقیان در بهشت می‌فرماید: «همانا متقیان در بوستان‌ها و [کنار]

داشتیم که دائماً هستی مان را از خداوند دریافت می‌کنیم و او پیوسته از شئون هستی، قدرت و حیاتش به ما افاضه می‌کند و نیز پس از رسیدن اجل، او جانمان را می‌گیرد، فهم این معنا که انسان و همه موجودات، به خداوند قرب دارند، دشوار نبود؛ چراکه فعل خلق و افاضه حیات و سایر شئون هستی که مستقیماً و بی‌واسطه از سوی خداوند انجام می‌پذیرد، متوقف بر آن قرب به خداوند است. اما فهم آن قربی که به اختیار و در پرتو اعمال ارادی و عبادت خدا برای انبیا، ائمه اطهار علیهم‌السلام و تربیت شدگان مکتب آنان حاصل می‌شود، دشوار است. ما همان‌طور که از درک حقیقت صفات و افعال خداوند عاجزیم، از درک انتساب و قرب افراد به خداوند نیز عاجزیم. اما آنچه را عقل ما از این مفاهیم پس از تنزیه و تجرید آن از جنبه‌های مادی و حسی، به گونه‌ای که با مقام و شأن الهی سازگار شود، درک می‌کند، از این قرار است که وجود موجودات مجرد و غیرمادی از سنخ موجودات علمی و ادراکی است. حتی هویت انسان که با لفظ «من» به آن اشاره می‌کنیم، بدن و دست و پا نیست؛ زیرا آنچه هویت او را تشکیل می‌دهد و با «من» از آن خبر می‌دهیم، دارای شعور است و دست و پا، شعور ندارند.

گاهی در میدان جنگ یا در صحنه تصادف اتفاق افتاده است که دست و پای کسی قطع شده و شخص متوجه آن نشده است. پس از چند لحظه که به خود می‌آید و احساس درد می‌کند، متوجه می‌شود که دست یا پایش قطع شده است. اگر بدن، هویت ما باشد، ممکن نیست قسمتی از آن قطع شود یا آسیب ببیند و انسان متوجه نگردد. پس هویت ما و آن

وجود دارد تداعی می‌کنند، به دلیل سهولت فهم نعمت‌های ابدی و بی‌نهایت بهشتی و نزدیک ساختن آن حقایق متعالی و توصیف‌ناپذیر، به افق ذهن گرفتار به عالم ماده و حس ما صورت پذیرفته‌اند؛ وگرنه خداوند جسم نیست که جوار و قرب او جسمانی و مادی باشد و آنچه کاخ یا سایر نعمت‌های بهشتی معرفی شده‌اند، چون نعمت‌ها و امکانات دنیوی محدود نیستند، بلکه بهشت و همه نعمت‌هایش حقایقی نامحدود و زوال‌ناپذیرند.

به هر حال، در آیه شریفه از مقام قرب الهی واقعی و دارای حقیقت خارجی خبر داده شده است، نه قرب اعتباری، نظیر آنچه در منزلت یافتن نزد حاکم تصویر می‌شود. همچنین خداوند درباره قرب واقعی و عام و فراگیر انسان‌ها به خود می‌فرماید: «و همانا ما آدمی را آفریده‌ایم و آنچه را نفس او وسوسه می‌کند می‌دانیم و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.» (ق: ۱۶)

۳. تفاوت قرب تکوینی با قرب اختیاری به خداوند

قرب به خداوند در آیه شریفه، تکوینی است که همه بندگان از آن برخوردارند و با قرب اختیاری که اولیای خدا و از جمله امام سجاد علیه‌السلام در این مناجات از خداوند درخواست می‌کنند، متفاوت است. این قرب همیشگی همه انسان‌ها به خداوند به معنای افاضه هستی و حیات است. وقتی خداوند لحظه‌به‌لحظه، هستی و حیات را به انسان افاضه می‌کند، نزد او حضور دارد و افاضه هستی و حیات متوقف بر این حضور و قرب است. چنان‌که اگر کسی بخواهد پولی را در دست انسان بگذارد باید به او نزدیک شود و پول را در دستش بنهد. اگر ما باور

مردی ملحد از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که چه دلیلی برای وجود خدا هست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «آیا سوار کشتی شده‌ای؟»، مرد ملحد پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: «آیا تندباد و امواج دریا کشتی را دربرنگرفت تا آنکه شما خود را در آستانه غرق شدن یافتید؟» گفت: آری. حضرت فرمود: «آیا امیدت از کشتی و کشتی بانان قطع نگردید؟» گفت: آری. حضرت فرمود: «آیا در آن حال نفست توجه نیافت و امیدوار نگشت که کسی هست که تو را نجات دهد؟» گفت: آری. حضرت فرمود: «آن کسی که امید داشتی تو را نجات دهد، خداوند است.»^(۲)

آن‌گاه حضرت این آیه را تلاوت کردند: «وَمَا يَكُمُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوَرُونَ» (نحل: ۵۳)؛ و هر نعمتی که در اختیار شماست از خداست، و چون گزندى به شما رسد به پیشگاه او ناله و زاری می‌کنید.

چنان‌که از روایت استفاده می‌شود، آن شخص ملحد وقتی کاملاً از اسباب و عوامل مادی ناامید گشت و خود را در آستانه غرق شدن و مرگ یافت، احساس کرد که کسی هست که به او پناه دهد و وراثت عوامل و اسباب مادی، او را از مرگ برهاند. این احساس با توجه قلبی و شهود باطنی برایش حاصل شد. این درک و شهود با درک و شناختی که از طریق برهان صدیقین و سایر براهین اثبات وجود خداوند حاصل می‌شود، متفاوت است؛ چون با آن براهین، شناختی از موجودی غایب که آفریننده جهان است به دست می‌آید، اما در پرتو علم حضوری، انسان بی‌اختیار خداوند را شهود می‌کند و با چشم دل او را

«منی» که درک می‌کنیم، یعنی روح ما از سنخ علم، بلکه عین علم است که سخن می‌گوید، اراده می‌کند، تصمیم می‌گیرد و اعضای بدن را به استخدام خود درمی‌آورد. وقتی روح انسان که هویت اوست از سنخ علم بود، تکامل آن نیز با علم حضوری که عین نفس است، حاصل می‌شود. هر قدر علم حضوری نفس قوی‌تر گردد، نفس کامل‌تر می‌شود و در نتیجه، هر قدر نفس قوی‌تر باشد، علم حضوری و شهود آن وسیع‌تر، شدیدتر و کامل‌تر است.

ارتباط قرب به خدا با شهود خداوند

منظور از تقرب به خداوند در پرتو اعمال اختیار و عبادت، این است که انسان به مرتبه‌ای برسد که خداوند را بهتر درک و شهود کند و شناخت او منحصر به شناخت حصولی و از طریق الفاظ و مفاهیم نباشد، بلکه با علم حضوری به خداوند، معرفت پیدا کند و همچنین با علم حضوری صفات الهی را درک کند. گاهی انسان در هنگام دعا و مناجات و بخصوص در فرصت‌های ارزشمندی چون شب‌های قدر که حال خاصی به او دست می‌دهد، احساس می‌کند که خداوند را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. در این صورت مرتبه‌ای از علم حضوری به خداوند در او پدید آمده است. همچنین هنگامی که انسان در خطر است و امیدی برای نجات خود نمی‌یابد، با علم حضوری خداوند را شهود و درک می‌کند و خداوند در ترسیم این علم می‌فرماید: «و چون سوار کشتی شوند، خدای را با اخلاص و پاک‌دینی (یکتاگرایی) بخوانند و چون به سوی خشکی برهاندشان، آن‌گاه شرک می‌ورزند.» (عنکبوت: ۶۵)

تفسیر آن مقام باشد؛ چنان‌که در تفسیر اول، مقام قرب به عنایت خداوند به بندگان خاص خود و اجابت دعا و درخواست آنان تفسیر می‌گشت.

جلوة قرب و شهود خداوند

روشن شد که قرب اختیاری، دارای معنایی حقیقی و غیراعتباری نیز هست که هرکس بدان نایل شد، به شهود و مشاهده باطنی خداوند نایل می‌گردد. این مشاهده چنان لذتی را نصیب او می‌گرداند که دل از غیر معبود می‌کند و با همه وجود عاشق و شیفته محبوب و معبود می‌شود و خداوند نیز به او محبت می‌ورزد و عنایات خاص خود را متوجه آن بنده سالک و عاشق خود می‌گرداند. البته چنان‌که دید چشم ظاهری افراد متفاوت است و برخی چشمشان کم‌سو و برخی پرسوست و اشیا را از فاصله‌های دور نیز می‌بینند، مشاهده خداوند با چشم دل نیز برای بندگان خاص خدا یک‌سان رخ نمی‌دهد و مقام قرب الهی و رؤیت خداوند دارای مراتب است؛ چه اینکه حقیقت ایمان نیز دارای مراتب است و به تناسب اختلاف افراد در حقیقت ایمان، مراتب افراد در قرب الهی و نیل به مشاهده خداوند متفاوت می‌شود. بی‌تردید حقیقت ایمان شخصیتی چون امیرمؤمنان علیه السلام در اوج قرار دارد و ایشان به عالی‌ترین رتبه قرب الهی و مقام مشاهده باری تعالی نایل شده بود و از این رو فرمود: «اگر پرده‌ها و حجاب‌ها کنار روند، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود (یعنی من عالم به همه حقایق عالم غیب و شهود هستم و حجابی بین من و آن حقایق وجود ندارد).»^(۴) برخی از مراتب و جلوه‌های تجلی خداوند که در

می‌بینند، و البته این شناخت حضوری برای مردم، مقطعی و زودگذر است و آنان در شرایط خاص و بی‌اختیار به این شهود نایل می‌گردند. اما برای اولیای خدا و تربیت‌شدگان مکتب انبیا و بر اثر عبادت و تهذیب نفس، این شهودی که برای افراد عادی به صورت اتفاقی رخ می‌دهد، با شدتی بیشتر و پیوسته و با اختیار حاصل می‌شود و در این صورت، آنان حقیقتاً خدا را حاضر و ناظر می‌بینند و پیوسته او را مشاهده می‌کنند و از این مشاهده لذتی به آنان دست می‌دهد که وصف شدنی نیست و بسیار فراتر از لذتی است که برای طفل در آغوش مادر به وجود می‌آید؛ آن‌هم پس از آنکه مدتی از مادر دور مانده و در فراق او گریسته است و وقتی در آغوش پرمهرش قرار می‌گیرد، نوازش و ملامت شدید می‌شود.

درباره این قرب به خداوند که قریبی علمی و از قبیل شهود حضوری خداوند است، از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که وقتی از ایشان پرسش می‌شود: «آیا خدایت را به هنگام عبادت او مشاهده کرده‌ای؟» حضرت در پاسخ می‌فرماید: «وای بر تو، من آن‌کس نیستم که پروردگار نادیده را بپرستم.» سؤال کرد: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمود: «وای بر تو، دیدگان هنگام نظر افکندن او را درک نکنند، ولی دل‌ها با حقایق ایمان او را دیده‌اند.»^(۳)

کسانی که به این معنا از قرب الهی نایل شوند و خداوند را با حقیقت ایمان مشاهده کنند و با همه وجود، خود را در جوارش بیابند، خداوند به آنان عنایت خاص می‌کند و هرچه بخواهند به آنها عطا می‌کند و اجابت درخواست آنان از خداوند، نتیجه مقام قریبی است که به آن نایل شده‌اند، نه اینکه

داستان حضرت موسی علیه السلام بدان اشاره شده، دارای درجه‌ای از شکوه و عظمت است که هیچ موجودی تاب تحمل آن را ندارد. از این رو، پس از آنکه حضرت موسی علیه السلام به درخواست بنی اسرائیل خواستار مشاهده پروردگار عالم شد، خداوند جلوه‌ای از عظمت خود را نشان داد که بر اثر آن، کوه متلاشی گشت و حضرت موسی بیهوش بر زمین افتاد: «و چون موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش [بی واسطه] با او سخن گفت، گفت: پروردگارا [خود را] به من بنمای تا به تو بنگرم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید، ولیکن به این کوه بنگر، پس اگر در جای خود قرار و آرام داشت مرا خواهی دید؛ و چون پروردگارش بر آن کوه تجلی کرد، آن را خُرد و پراکنده ساخت و موسی مدهوش بیفتاد و چون به خود آمد، گفت: [یار خدایا،] تو پاک و منزهی [از اینک] با چشم دیده شوی. به تو بازگشتم و من نخستین باوردارنده ام.»^(۵)

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۹۱.
- ۲- ابن شهر آشوب، متشابه القرآن، ج ۱، ص ۲۷.
- ۳- محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۹۷، ح ۶.
- ۴- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، باب ۹۳، ص ۱۵۳، ح ۵۴.
- ۵- اعراف: ۱۴۳.